

عنوان درس:	فقه فرهنگ	جلسه ۹	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۹/۲۷
عنوان فرعی ۱	فقه خُرد فرهنگ			
عنوان فرعی ۲	انواع بیان			
عنوان فرعی ۳	نوع هفتم: بیان غزلی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث در بیان غزلی بود و اقسام آن را بیان کردیم و در بیان غزلی آسمانی صحبت می کردیم و ابتدا به بیان غزلی آسمانی خالی از کنایه های عشق زمینی پرداختیم و بعد به بیان غزلی آسمانی همراه با کنایه هایی از عشق زمینی پرداختیم و با ابیاتی که از محمود شبستری نقل کردیم، روشن کردیم که مراد از این کنایه ها چیست و گفتیم که ایشان به تفصیل به تفسیر این کنایه ها پرداخته اند؛ منتهی باید به این نکته توجه داشت که این تفسیری که از شیخ شبستری وارد شده، چنین نیست که تفسیر منحصر به فرد باشد بلکه یک تفسیر از تفاسیر این کنایه هاست و این کنایه ها در جای جای ابیات غزلی، تفسیرهای متفاوتی می پذیرند؛ مثلاً در همین شعر معروف مولوی که قبلاً هم بحث کردیم که می گوید:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی چنین در میانه میدانم آرزوست

به نظر ما مراد از جام باده، همانطوری که در سایر اشعار مولوی و سایر شاعران استفاده می شود، مراد همان جام عشق الهی است که تجلی اش در عشق محمد و آل محمد علیهم السلام وجود دارد، باده باده عشق الهی است همان که در سوره هل اتی به آن اشاره شده:

«وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱

و پروردگارشان شراب طهور به آنان می نوشاند!

و قبل از آن که می فرماید: «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» باید مورد توجه باشد که این سرچشمه عشق و شور را محمد

و آل محمد علیهم السلام جوشانیدند که می فرماید:

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۲

۱. سوره انسان: ۲۱.

۲. همان: ۵ و ۶.

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است * از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!

سرچشمه عشق الهی به وسیله محمد و آل محمد علیهم السلام جوشیده می شود و مکان جوشیدن این سرچشمه نیز بیت محمد و آل محمد علیهم السلام است و این بیت، بیت این جوشش است.

وقتی با این فضای معانی قرآنی به تفسیر این اشعار پردازیم، جور دیگری می توان این ابیات را تفسیر کرد و قاعدتاً مراد شعرا نیز همین باید باشد؛ زیرا این شعرای غزل سرای ما همه عارف به قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند؛ لذا جامی که می گوید یعنی همان جام محبت محمد و آل محمد علیهم السلام که همان جام عشق الهی است.

اینکه می گوید: یک دست زلف یار؛ یعنی آن عشق الهی به توسل به جلوه الهی در محمد و آل محمد علیهم السلام ممکن نیست. یار در این بیت خدای متعال است و زلف کنایه از حبل آویخته‌ای که در قرآن کریم از آن تعبیر شده که می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۱

و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

و همچنین در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از آن به حبل تفسیر شده است و «حبل الله المتین و صراطه المستقیم» در توصیف امیرالمومنین علیه السلام آمده است و «حبل ممدود من السماء الى الارض» هم تطبیق بر کتاب شده و هم عترت که هر دو یکی اند؛ لذا مراد از زلف، همان حبل یعنی محمد و آل محمد علیهم السلام است و آن جام باده بدون این اعتصام به ثمر نمی نشیند و باید این اعتصام باشد لذا فرمود یک دست جام باده و یک دست زلف یار و این کاملاً با حدیث ثقلین سازگار است. اگر کسی عشق الهی و عشق و تمسک به محمد و آل محمد علیهم السلام برای او حاصل شد، آن جنبش و حرکت و تلاشی را که باید در میدان عشق الهی و سلوک الی الله پیدا کند در او پیدا می شود؛ لذا می فرماید: رقصی چنین میانه میدانم آرزوست. و این حرف درستی است و شور عشق و جذبه‌ای باید در انسان به وجود آید تا انسان به حرکت درآید و حرکت بدون جذبه عشق ممکن نیست، و جذبه عشق بدون اینکه انسان راه پیدا کند، تبدیل به سلوک نمی شود. این میدانی که می گوید، میدان سلوک است؛ مرحوم خواجه عبدالله انصاری کتابی دارد به نام صد میدان، معلوم می شود از این حوزه‌های سلوک و حرکت به سوی خدای متعال به میدان تعبیر می شود.

بنابراین مهم‌ترین چیز در تفسیر این کنایات، توجه به معارف الهی و توجه به کتاب و سنت است و کسی که با معارف کتاب و سنت آشنا نباشد، نمی‌تواند و بلکه نباید به تفسیر این رمز و رازها بپردازد. امثال اینگونه غزل‌ها در شعر شعرا فراوان است و ما نمونه‌ای از غزل عراقی در همین راستا بیان می‌کنیم که چنین می‌گوید:

طاب رُوح النسيم بالاسحار أين دور النديم بالادوار؟

در همین شعر غزلی قرائنی هم وجود دارد در تفسیر آن کنایه‌ها؛ این روح همان عنایت و عطای الهی است که در نسیم سحر جلوه می‌کند و این نسیم سحر در غزل‌های عرفانی خیلی جا دارد. دور در اینجا به معنای نوشانیدن جام عشق الهی است و گرداندن این جام عشق الهی در بین صاحبان بزم عشق الهی؛ به هر حال وقتی بزم عشق الهی در جایی شکل می‌گیرد، ساقی وجود دارد که این جام عشق را می‌گرداند که مراد رسول اکرم و اهل بیت علیهم‌السلام اویند.

در خماریم کولب ساقی؟ نیم مستیم کو کرشمه یار؟

این مستی، همان مستی عشق الهی است اینکه می‌گوید: «نیم مستیم» معنایش این است که از شراب عشق الهی سیر نشدیم و دوست داریم که از این شراب عشق الهی پر شویم.

طره‌ای کو؟ که دل برو بندیم چهره‌ای کو؟ که جان کنیم نثار

که این طره همان زلفی است که در شعر مولوی بود و چهره‌ای که می‌گوید مراد چهره عشق الهی است.

غمزه یار مست و ما مخمور لعل او آب دار^۱ و ما هشیار

خیز، کز لعل یار نوشین لب به کف آریم جام نوش گوار

که این لعل یار نوشین لب اشاره به همان تجلیات الهی است که در عشق محمد و آل محمد علیهم‌السلام جلوه می‌کند و مراد از لعل، لب جسمانی نیست بلکه مراد از آن همان تماسی است که در نتیجه این عشق با معشوق حاصل می‌شود و تا نوعی از تماس حقیقی بین روح عاشق و روح معشوق حاصل نشود، این شور عشق به وجود نمی‌آید و گریه‌هایی که محبین محمد و آل محمد علیهم‌السلام و شب زنده داران می‌کنند که نشانه از شور عشق است، تا یک تماس حقیقی _ که در بعضی از روایات از آن به رؤیت الهی تعبیر شده _ [اتفاق نیفتد، ممکن نخواهد بود] و بوسیدن و لعل، کنایه از این اتصال است که تا اتصال حاصل نشود، آن هیجان و شور حاصل نمی‌شود و این معنا در قرآن کریم آمده است:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۲

۱. مقرر: در جستجوی بنده به جای کلمه «آب‌دار»، کلمه «تاب‌دار» یافت شد.

۲. سوره رعد: ۲۱.

و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار میدارند؛

این اتصال، اتصال حقیقی است نه مجازی منتهی اتصال جسمانی نیست.

که جز این باده بار نرھاند نیم مستان عشق را ز خمار

در سر زلف یار دلبندیم که به روز آید آخر این شب تار

از بعضی از اشعار اهل عرفان استفاده می شود که اشاره به ظهور حضرت ولی عصر و انقضای این شب تار دارد و که در روایات در تفسیر آیات سورۃ لیل نیز آمده است که می فرماید:

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى* وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»^۱

قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند * و قسم به روز هنگامی که تجلّی کند.

شاید ظاهر این لیل، همان شب و روز باشد ولی اینطور نیست و مراد از این لیل همان لیلی است که در

عبارات اهل بیت علیهم السلام آمده که فرمود:

«لَنَأْتِيَنَّكَ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَالْأَرْكَبُ أَعْجَازًا إِلَّا بِلَيْلٍ وَإِنْ طَالَ السَّرَى»^۲

ما را حقی است اگر به ما داده شود (چه بهتر)، و نه بر ترک شتران سوار شویم هر چند این شبروی طولانی شود.

هنگامی که آن شب به پایان رسد و صبح ظهور حاصل شد، آنوقت:

زیر هر تار مو نظاره کنیم صد هزار آفتاب خوش دیدار

مراد از مو، کثرت خلق الهی است؛ یعنی هر انسانی را که می بینی، می شود آفتابی که همه جا را روشن می کند.

در اشعار حافظ نیز چنین کنایه هایی فراوان آمده است که ما به بیان نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم. نمونه اول شعری است که نزدیک به همان شعر مولوی است:

گل بی رخ یار خوش نباشد بی باده بهار خوش نباشد

طرف چمن و طواف بستان بی لاله عذار خوش نباشد

رقصیدن سرو و حالت گل بی صوت هزار خوش نباشد

این جلوه های زیبایی که در بهار و عالم طبیعت می بینیم، بدون آن رابطه عشق الهی و بدون آن ولی الهی که جلوه تمام عیار ذات مقدس حق متعال است، برای اهل دل خوش نباشد.

۱. سورۃ لیل: ۱ و ۲.

۲. نهج البلاغه؛ حکمت ۲۲.

با یار شکرلب گل اندام بی بوس و کنار خوش نباشد
هر نقش که دست عقل بندد جز نقش نگار خوش نباشد
جان نقد محقر است حافظ از بهر نثار خوش نباشد

و همچنین می‌فرماید:

خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد که در دستت به جز ساغر نباشد
زمان خوشدلی دریاب و در یاب که دایم در صدف گوهر نباشد
غنیمت دان و می‌خور در گلستان که گل تا هفته دیگر نباشد

یعنی از این فرصتی که خداوند در اختیار تو قرار داده، برای دستیابی به وصل محبوب بهره بجوی.

ایا پرلعل کرده جام زرین ببخشا بر کسی کش زر نباشد
بیا ای شیخ و از خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد
بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد
ز من بنیوش و دل در شاهی بند که حسنش بسته زیور نباشد

گفتیم این شاهد، وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام اویند که در قرآن کریم از آنها به شاهد تعبیر

شده است؛ درباره رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۱

ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و اندازکننده!

و هم درباره امیرالمومنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«أَفْمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَتَلَّوْهُ شَاهِدُ مِنْهُ»^۲

آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و بدنبال آن، شاهی از سوی او می‌باشد (همچون

کسی است که چنین نباشد)؟!

و هم درباره دیگر ائمه علیهم السلام می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۳

۱. سورة احزاب: ۴۵.

۲. سورة هود: ۱۷.

۳. سورة بقره: ۱۴۳.

همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است.

شرابی بی خمارم بخش یا رب که با وی هیچ درد سر نباشد

من از جان بنده سلطان ویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد

مراد از «سلطان اويس»، حضرت امیرالمومنین عليه السلام است زیرا اويس محضر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرد.

به تاج عالم آرایش که خورشید چنین زبینه افسر نباشد

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ که هیچش لطف در گوهر نباشد

خدا رحتمش کند. ما که معتقدیم حافظ و مولوی و حتی عراقی، نه تنها عارفان خوش مسلک بوده‌اند بلکه اهل ولایت محمد و آل محمد عليه السلام بوده‌اند و ما به این مسأله یقین داریم و برای آن برهان اقامه کردیم و لا اقل در شعر مولوی که در پیوست جزوه درآمدی بر عرفان اسلامی، در رساله‌ای با عنوان «شمس کیست»، مفصلاً توضیح داده‌ایم که شمس یک نماد است و یک اسم کنایه‌ای است که تعبیری از وجود مقدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه است و این را از روی یقین و با دلیل می‌گوییم که بخشی از ادله آن را در آن رساله بیان کردیم.